

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان کافمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۸۹۲۵۴۶۷
تلفن آجهی‌ها: ۰۲۱-۳۶۱۱۹۰۸۶۰ • تلفن امور آجهی‌های شهرستان‌ها: ۰۷-۱۹۸۰۸۴۰۰ • تلفن امور مشتری‌کن: ۸۸۹۰۳۵۴۸
توزیع: شرکت پیام‌راسر سنز
تلفن: ۰۲۱-۶۶۲۶۵۰۰۷ تا ۰۹۱۲۳۵۸۳۲۹۳ • چاپ: مصمیم • تلفن: ۴۴۵۳۳۷۲۵

www.sharghdaily.ir

سه‌شنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۴۰۲ • ۱۸ شوال ۱۴۴۴ • ۹ می ۲۰۲۳ • سال بیستم • شماره ۴۵۴۹ • ۱۲ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۲:۰۱ • اذان مغرب ۱۷:۱۹
اذان صبح فردا ۳:۲۸ • طلوع آفتاب ۵:۰۴

شرق

دیالوگ روز

مرد کابلی - بن استیلر - ۱۹۹۴

استیون ام. کواکس (متنو برودریک): تا حالا تنها شدی؟

جیب داکلاس (جیم کری): فقط وقتی که دور و برم بر آدمه

استیون: می‌دونی اشکال زندگی واقعی چه؟

جیب: تو لحظات حساس موسیقی نداره ...!

صاف وساده

چاره برای زوال تریبون‌های هفتگی



قادر باستانی

پژوهشگر و مدرس ارتباطات و رسانه

هنوز یادم می‌افتد، دلتنگ آن صفا و صمیمیت و سادگی می‌شوم. انکار خوابی بود و رفت. اوایل انقلاب، نوجوان بودم و صفوف بی‌شمار مردم در نمازجمعه را خوب به یاد دارم. من مکتب بودم و در شهرستان تبریز، از صبح کلی منتظر می‌ماندیم تا آقای مدنی نیاید، از یکان سفیدرنگ پیاده شود. ما چند نوجوان، جلو می‌دویدیم و دستش را می‌بوسیدیم. دست بر سرمان می‌کشید و محبت می‌کرد. بلندبالا بود و چهره‌ای نورانی داشت. در یک خطبه، چند بار بغض می‌کرد و با گریه و صدای بسیار حزین، سخن می‌گفت و سخنش بر دل می‌نشست. قیافه آن جوان چهارشانه تئوریستی که به خود نازنک بسته بود و از پشت، امام‌جمعه در حال نماز را با خشم گرفت و منفجر کرد، هنوز در خاطر دارم. آقای مدنی که شهید شد، دیگر نمی‌شد به امام‌جمعه نزدیک شد. بنز ضدگلوله آمد و زنده‌هایی که مردم عادی را از مسئولان و نزدیکان جدا می‌کرد. آن موقع نماز در کف خیابان برگزار می‌شد. با خود جانماز می‌بردیم و روی آسفالت پهن می‌کردیم. تا چشم کار می‌کرد، جمعیت بود. آنها وقتی شعار می‌دادند، یا دست در دست هم، دعای وحدت می‌خواندند، شهر به لرزه درمی‌آمد. نمازجمعه، قراقرگه هفتگی مردم بود و دیدارها تازه می‌شد و از احوال هم باخبر می‌شدیم. امام‌جمعه هم کنار مردم قاف می‌گفت. حرف دل مردم بود. در تهران، نمازجمعه آقای طالقانی غوغایی بود. انکار برای همه دنیا خطبه می‌خواند. در دوران جنگ، خطبه‌های آقای هاشمی، به اندازه فیلم سینمایی بعد ازظهرهای جمعه و شاید بیشتر، در تلویزیون مخاطب داشت. شب، همه خانواده گوش تا گوش اتاق، به صفحه تلویزیون زل می‌زدند و به دقت حرف‌ها و تحلیل‌های جالب آن سیاست‌مدار کارکشته را به جان و دل می‌شنیدند.

تریبون نمازجمعه، رسانه بسیار مطلوب، برای ارتباط اثربخش میان مردم و حاکمیت می‌تواند باشد. در علم ارتباطات، ارتباط چهره به چهره را بالاترین و تأثیرگذارترین نوع ارتباط می‌خوانیم. در نمازجمعه، ارتباط بی‌واسطه و صمیمی میان مردم و مسئولان برقرار می‌شود و ظرفیت بزرگ و استثنائی برای تعامل دولت-ملت دارد. از دهه ۷۰، مسیر نزولی ارتباط هفتگی شروع شد. شاید دلیل اصلی این تنزل مستمر، رسمی‌کردن تریبون نمازجمعه و دورساختن آن از حرف دل مردم و نگاه ابرازی به آن برای تبلیغات خاص و منحصرب گ جناح سیاسی بود. به‌تدریج آن جناح و صمیمیت و نزدیکی امامان جمعه با آحاد مردم، تبدیل به آن شد که امام‌جمعه به‌عنوان یک مقام دولتی، در مراسم‌های رسمی حاضر شود. جلوی دوربین باشد و تحلیل‌ها و مواضعی را که در پولتن‌های هفتگی از مرکز ارسال‌شده، برای نمازگزاران بیان کند و نگاهش به مرکز باشد که خطمشی خود را با آن تنظیم کند، تا قادر به حفظ منصب خود باشد. چند وقت پیش به مریوان رفته بودم، یک شهر مرزی در غرب کشور. ظهر همه مغازه‌ها تعطیل بود. تمام مسجد و خیابان جلوی مسجد، پر از جمعیتی بود که در صف نمازجمعه نشسته بودند. در اغلب شهرهای سُنی نشین، هنوز نمازجمعه‌ها مرکز تجمع مردم است. حکومتی‌کردن نمازجمعه، این ابزار مهم ارتباط را از محتوا و اثرگذاری خالی کرده است. اکنون هر مقته در فضای مجازی، آن بخش از سخنان امامان جمعه انعکاس می‌یابد که دید منفی مخاطب را برمی‌انگیزد. در خطبه‌های مشهد، هر مطلب حاشیه‌داری که آقای علم‌الهدی بگوید، به‌سرعت برجسته می‌شود. کاری که امام‌جمعه قسم برای منصب مردمی مغازه‌ها کرد، وقتی امام جمعیت رشت، از دختران بی‌حجاب حاضر در سخنرانی‌اش ابراز خشم و انزجار کرد و سالن را ترک کرد و آنچه آقای احمد خاتمی یا آقای کاظم صدیقی در نمازجمعه تهران، درباره حقانیت روحانیت گفتند، در افکار عمومی انگکاس بسیار پیدا کرد.

من فکر می‌کنم وقت آن رسیده‌است که از جامعه‌شناسان زبده، بخواهند این تریبون عادی - هفتگی را به دقت آسیب‌شناسی کنند و برای برورن‌وقت از شرایط حاضر و بهبود وضعیت، پیشنهادهای عملی بدهند. عملکرد شورای سیاست‌گذاری نمازجمعه، بررسی‌شود و ایرادات آن درآید. پر واضح است که مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود؛ اینکه تریبون نمازجمعه کارکرد خود را از دست بدهد؛ بلکه به ضد اهداف خود تبدیل شود، جای چاره‌جویی و بازگری دارد. البته هنوز گوشه‌کنار نمونه‌هایی از امامان جمعه متفاوت مانده؛ ولی کم‌اند و خلاف قاعده ششورای سیاست‌گذاری پیش رفته‌اند. آقای آلا‌هاشم، امام‌جمعه تبریز یک نمونه است که تا حدی توانسته متفاوت با بقیه باشد و وجهه مردمی‌شده خود را حفظ کند. هم انتخاب مناسبی است و مردم شهر، خاندان او را از قدیم به نیکی و بزرگی می‌شناسند و هم توانسته وجهه پدانه در منش و رفتارش بروز دهد و تسدروی نکند و از اعتدال دور نشود. شاید بازگشت به مردم و فاصله‌گرفتن از دیوان‌سالاری،گماردن شخصیت‌های آشنای مردم و محبوب جوانان، سپردن مناصب به مراجع تقلید، دورکردن تریبون هفتگی از فرقه‌گرایی و میرسدازی و تنگ‌نظری و نظایر آن بتواند چاره‌ساز باشد و این ارتباط بی‌نظیر میان مردم و مسئولان را به مدار درست خود بازگرداند. آن جناح سیاسی که بی‌وقفه و سگر و بقیه باشد، موقعیت‌ها و مناصب و رنج‌ها را از جنگ رقیای خود به در آورده و امروز شرایط کاملا یکدستی حاکم کرده است، به مسیر گذشته و طی شده نگاه کند و با خود فکر کند که در مقابل این‌همه فتوحات بی‌بدیل، چگونه مردم را باخته و جقدر از افکار و آمال خود دور شده است. به فاصله خود و جوانان، نیک بنگرد و زمانه که این سنسگر، کارکرد خود را از دست می‌دهد، به ضد خود تبدیل می‌شود؛ بنابراین گذشت زمان و تعلل، خُسران بزرگ‌تر را در پی خواهد داشت.

نشانه‌شناسی بی‌مورد یک پیام سیاسی



پویا نعمت‌اللهی

دکترای علوم ارتباطات اجتماعی

بیلبوردهای منسوب به شهرداری تهران با عنوان کلی «حال خوب زندگی» سراسر شهر را پوشانده است. یکی از این بیلبوردها به ماجراهای اعتراضات سال ۱۴۰۱ برمی‌گردد؛ آنجا که برخی افرادی که بر اثر اصابت گلوله‌های ساچمه‌ای چشم خود را از دست داده‌اند، با عنوان «دروغ‌گو» معرفی می‌شوند. نشانه‌شناسی این تصویر اساسا موضوعیت ندارد زیرا پیام به قدری واضح و اصطلاحا «گل‌درشت» ارائه شده که نیازی به تحلیل سطوح زیرین پیام حس نمی‌شود. استفاده از عنصر پینوکیو و همچنین نوشتار منسوب به حضرت امیر (ع) با جمله «در دروغ‌گویان خبری نهفته نیست» به حد کافی آشکار هست. این بی‌سلیقگی طراحان این پیام را می‌رساند که بدون طرف‌افتهای همیشگی در ارائه پیام‌های سیاسی، این چنین آشکار و بی‌ملاحظه عمل می‌کنند. مورد بعدی به عنوان کلی این سلسله پیام‌های ذیل عنوان «حال خوب زندگی» مربوط می‌شود. اغلب پیام‌هایی از این دست به مسائل تغذیه‌ای (استفاده از روغن‌های خوراکی و نمک) و بعضاً عادات (سیگار) و برخی هنجارهای اجتماعی می‌پردازد. در این میان مشخص نیست که این پیام زمخت آشکار یا چه منطقی در مجموعه «حال خوب زندگی» راه پیدا کرده است؟

اینکه عده‌ای چشم خود را از دست داده‌اند، آیا به‌مثابه حال خوب زندگی برای بقیه است؟

به یاد یابوریم که در قضیه مهسا مقام معظم رهبری صراحتا از عنوان «دل ما هم سوخت» برای

تحلیل

پیشنهادی به جای فروش شهرهای ایران



سیدمحسن هاشمی

کارشناس فرهنگی

ابریحان صندوق‌های بانزشتسگی نتیجه طبیعی نحوه مدیریت ناکارآمد و غیرشفاف دولتی آنها طی سالیان گذشته تا به امروز است. تأمین اجتماعی به عنوان بخشی از خدمات عمومی که توسط دولت‌ها به شهروندان ارائه می‌شود، یکی از شاخص‌های امنیت ملی پایدار در نظام‌های سیاسی مدرن به شمار می‌رود. بر همین مبناست که پایداری این امر منوط به کارکرد درست صندوق‌های بیمه اجتماعی به مثابه منابع تأمین‌کننده مالی آن است. این کارکرد در سه مؤلفه نیروی انسانی کارآمد، مناسبات و روابط ساختار حقوقی و رویه‌های اجرایی خود را نشان می‌دهد.

بی‌توجهی به ضرورت اصلاح ساختار صندوق‌های بانزشتسگی موجب شکل‌گیری اعتراضات بی‌دریی بانزشتسگان، پیدایش دره دوقطبی در جامعه‌و نگاه‌ها،

یادداشت

دست از سر چاق‌ها بردارید



فاطمه جمالپور

این یادداشتی درباره چاقی است، البته که قرار نیست اینجا من درباره رژیم‌های مختلف کتو، پروتئین، کالری‌شماری یا درباره حرکات آکننده چربی زیر شکم بنویسم یا اپیلیکشن فیت‌شدن به شما معرفی کنم. قرار است درباره چاق‌بودن و رنج چاقی بنویسم؛ از چاقی هراسی.

شاید بگویید: «چاقی هم مگر هراسیدن دارد؟ اتفاقا چاق‌ها که خیلی گولگی هستند، با نمک، مهربان». تنها گفتن همین‌ها، یعنی شما جاق‌هراسید و دارید مثل اغلب اوقات چاقی‌هراسی می‌کنید. مثل وقتی می‌شنوید که به یک دوست یا حتی یک غریبه چاق در خیابان می‌گویید: «تو توبری چاق نیستی!»، «صحیحونه یک قاشق سرکه سیب بخور لاغر شی» یا «چرا معده‌ات را عمل نمی‌کنی راحت شوی». در محیط کار قبلی تجربه‌ام از چاقی‌هراسی هولناک بود. یک روز یک همکار خانم خیلی بی‌هوا و بی‌مقدمه رو به من گفت: ما همه اینجا دوندۀ ماراثن هستیم، تو چرا تن لشت را جمع نمی‌کنی، ورزش کنی؟



• آماده‌سازی سی و چهارمین نمایشگاه کتاب در مصلای امام خمینی (ره). عکس:مرضیه سلیمانی، ایرنا

دغدغه‌های طبیبانه

جان‌برکفان

به‌یاد دکتر آذین حسین دخت و دیگر شهیدان راه سلامت



عبدالرضا ناصر مقدسی

متخصص مغز و اعصاب

هفته پیش یکی از عزیزان و نخبگان پزشکی را از دست دادیم. متأسفانه این خبری است که مکرر می‌شنویم؛ عزیزانی که در راه سلامت این جامعه از جان خود گذشتند. بیشترین سختی‌ها را تحمل کردند و ناگهان آن هم زمانی که باید ثمره تلاش‌های خود را می‌دیدند، از میان ما رفتند. نام‌ها بسیار است؛ ما من در این یادداشت از دکتر آذین حسین‌دخت حرف می‌زنم. به صد البته روایت زندگی او روایت تمام شهیدان راه سلامت است. چه خوب بود که داستان سرگذشت تمام این عزیزان را در دفتری گرد می‌آوردند تا همگان بدانند چه بزرگانی برای این جامعه و سلامت مردمانش زحمت‌ها کشیدند و در گمنامی و بی‌بیج ادعایی از میان ما رفتند. دکتر آذین حسین‌دخت رزیدنت سال چهارم بیهوشی بیمارستان امام خمینی شی در تنهایی وقتیی برای امتحان بیورد تخصصی درس می‌خواند، ناگاه قلبش گرفت. در کنار تخت نشست. تمام تلاش‌ها و زحمت‌هایش از جلوی چشمانش گذشت و آخرین نفس را کشید. وقتی به بالین او رسیدم، ساعت‌ها از مرگش می‌گذشت. وقتی چهره‌اش را دیدم، آرام خوابیده بود. آرامشی شگفت‌انگیز که در این روزها دانم به آن فکر می‌کنم. فقط یک زندگی پربرام می‌تواند چنین آرامشی را برای کسی به ارمغان بیاورد. مرگش شوکه‌کننده بود. چه شده بود؟ او باید می‌ماند و نامدار می‌شد. چه شده بود؟ تازه آن وقت بود که فهمیدم او چندین روز

به دهدشت رفته بود. با اینکه هیچ



ووظیفه‌ای نداشت؛ اما شب و روز به بیماران رسیدگی کرد. ساعت‌هایی را که باید استراحت می‌کرد، در بالین بیماران سپری کرد. خستگی فوق‌العاده از کاری چنین سنگین، بی‌خوابی، دروس طاقت‌فرسای پزشکی و امتحان بود تخصصی که در زمره سخت‌ترین امتحان‌های این سرزمین است. همه و همه دست به دست هم دادند تا قلب عزیزش از کار بیفتد و امروز همه ما در سوگ او بنشینیم. گاه فکر می‌کنم که دکتر آذین حسین‌دخت و سایر شهیدان راه سلامت که من از نزدیک ایشان را نمی‌شناختم، چه رنج‌ها و سختی‌ها کشیدند. فقط در دوران کرونا همین جان بر کفی این عزیزان بود که به داد مردم ما رسید. آنها سعی کردند با جان و سلامتی خود هزاران هزار کمبود و نقصان سیستم درمانی ما را جبران کنند. البته هیچ‌کس قدر این زحمات را ندانست؛ اما نتیجه‌اش همان آرامشی بود که آن شب در چهره آذین دیدم. ساعت‌ها از مرگش می‌گذشت؛ اما او آرام و با شادمانی کامل آرمیده بود.

ندارند. به همین دلیل است که مدیران عامل این سازمان خود را مدافع منافع سهام‌داران ندانسته و بر اساس منویات و منافع دولت عمل می‌کنند.

بر اساس گزارش‌ها بدهی دولت به صندوق تأمین اجتماعی بالغ بر ۶۰۰ هزار میلیارد تومان است که هرساله دولت بخش اندکی از آن را در بودجه به منظور بازپس‌دادن آن بدهی پیش‌بینی می‌کند و در آخر سال هم اندکی از آن را به بهانه کسری بودجه می‌پردازد. از سوی دیگر نیز دولت همواره

بخشی از بدهی‌های خود را در قالب واگذاری شرکت‌های زیان‌ده به صندوق تأمین‌اجتماعی تسویه می‌کند که این موضوع تنها به حل بحران مالی صندوق تأمین اجتماعی کمک نمی‌کند بلکه نگهداری این شرکت‌های واگذار‌شده زیان‌ده موجب مصارف بیشتر منابع سازمان تأمین اجتماعی می‌شود.

به نظر می‌رسد راهکار خروج از این ابربحران، نخست واگذاری مدیریت دولتی به نمایندگان سهام‌داران و آنگاه اصلاح شیوه حکمرانی در تعامل با جهان و محترم‌شمردن مالکیت خصوصی (و نه خصولتی) با ضرورت شفافیت تصمیمات مالی در همه ابعاد اقتصادی کشور است.

«تن لش»؛ این چیزی بود که او بدن من را نامید. تن لشی‌که باید جمع می‌کردم. بدنی که من با آن شناسانده می‌شوم، را حتم، سالم است. او داشت از بدن جاق من انسانیت‌زدایی می‌کرد. این کاری است که اغلب با بدن آدم‌های چاق می‌کنند.

مهم‌ترین استدلال چاق‌هراس‌ها سلامتی است، اما واقعیت این است که شما چیزی درمورد سلامتی من نمی‌دانید. شما دکتر من نیستید. شما نمی‌دانید من چی می‌خورم، چقدر ورزش می‌کنم، فسار خونم چند است و مهم‌تر از همه اینکه قبل از پرسیدن اینها، از خودتان پرسیده‌اید که آیا به من مربوط می‌شود؟ انکار صرف چاق‌بودن و اضافه‌وزن داشتن به همه این مجوز را می‌دهد که درباره بدن من، غذایی که می‌خورم، سبک زندگی و شخصیتم و خیلی چیزهای دیگر نظر بدهند، اینکه یک غریبه در خیابان یا آرایشگرم به من شماره دکتر جراح معده را بدهند، باید برایم عادی باشد. چون همه به فکر ما چاق‌ها هستند اما مسئله این است که آدم‌ها اغلب درباره اظهارنظرهایشان درباره آدم‌های چاق فکر نمی‌کنند و این اظهارنظر را حق خودشان می‌دانند. اغلب فراموش می‌کنند ما آدم‌هایی با زندگی‌های پیچیده هستیم، نه ناقل مرض چاقی.

بعد هم اگر نگران سلامتی ما چاق‌ها هستید، خوب است نگران سلامت روحی و اعتماد به نفسی‌که ممکن است با هر بار شنیدن این حرف‌ها خدشه‌دار شود هم باشید.

یک بار که سوار تاکسی بودم و در صندلی عقب نشسته بودم، آقای کنار دست‌ام شروع کرد به رفتار ناشایست. اعتراض کردم و در جواب گفت: «به من چه که تو چاقی» یعنی چاقی نه‌تنها به آدم‌ها اجازه اظهارنظر درباره بدن ما را می‌دهد بلکه اجازه تعرض و آزار جنسی را هم می‌دهد. انکار وقتی تو چاقی برایشان راحت‌تر است.

کسی انتظار ندارد من بگویم آره رفیق من چاقم! چون انکار باید برای گفتنش شرمگین باشم، چه برسد به پذیرشش. تا وقتی تو چاقی و رژیم می‌گیری و داری برای چاق‌نبودن، تلاش می‌کنی چاق قابل قبولی هستی اما هرقدر که‌وزنت بالا برود و از وزن متوسط فاصله بگیری، چاق بدتری می‌شوی. درحالی‌که کلمه اضافه‌وزن معنی ندارد. چون این به معنی داشتن یک معیار وزن درست و سنجیده‌شدن با آن وزن است.

چاقی در فرهنگ ما بنا برخوری و بی‌ارادگی هم گره خورده اما آیا همه چاق‌ها پرخور و بی‌اراده هستند؟ دلایل چاقی بسیار پیچیده‌تر از خوردن بیش از حد است و عوامل فیزیولوژیکی، متابولیک، ژنتیکی، روانی، اجتماعی و فرهنگی را شامل می‌شود.

بر اساس یک مطالعه که بیش از یک چهارم میلیون نفر را در طول ۹ سال رصد کرده، کمتر از یک نفر از هر ۱۰۰ فرد چاقی که لاغر می‌شود، لاغر می‌ماند. این یعنی ما جاق‌ها، تمام عمر در آرزوی لاغری، در بدن چاقی که مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد،

زندگی می‌کنیم. واقعیت اینکه چاقی دنیای آدم را کوچک می‌کند اما از آن بدتر این است که مهم نیست تو چقدر موفقی، یا چه ویژگی‌های دیگری داری، همیشه با ذکر آن زن چاق به یاد آورده می‌شوی. هر وقت لاغر می‌شوم و آدم‌ها اتفاقی در خیابان یا کافه من را می‌بینند، می‌گویند چقدر خوب شدی. انکار قبلا بد بودم. این یک سیستم پاداش نامتعادل است. وقتی چاقم برای اینکه دیده بشوم، مهربانی، سخت‌کوشی و نبوغ بیشتری لازم است. همه اینها به خاطر چند کیلو چربی است. سؤال این است که اگر ما تلاش کنیم، تلاش کنیم و باز هم شکست بخوریم چی؟ اگر هنوز چاق باشیم چی؟ اگر برای همیشه چاق باشیم چی؟ آیا واقعا می‌خواهید میلیون‌ها دختر نوجوان احساس کنند در بدن‌هایی گرفتار شده‌اند که زندگی‌شان را خراب می‌کند و اعتماد به نفسشان را می‌گیرد؟ اصلا منصفانه نیست. فقط به خاطر یک مشت چربی. واقعا سخت است که اهمیت ندهیم مردم چه فکری درباره ما می‌کنند، به‌خصوص وقتی که مدام به ما می‌گویند که چه فکری می‌کنند. اینکه هر روز آدم‌های چاق را مجبور به شرمساری به خاطر چاقی کنیم، کمکی نمی‌کند. شرم جواب نمی‌دهد. چون آدم‌های چاق شرم‌زنده هستند. ما به چیزی بیشتر از شرم و عذاب وجدان احتیاج داریم؛ شاید پذیرش. اجازه بدهید ما خودمان باشیم یا به زبان دیگر دست از سر چاق‌ها بردارید.